

حافظ

و آیین مزدیسنا

دکتر هاشم محمدی
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی



دقیقی طوسی از شاعرانی است که در اشعار او موارد زیادی از اصطلاحات آیین باستانی دیده می‌شود، هرچند بعضی از پژوهشگران او را زرتشتی می‌دانند. وی در قصیده‌ی چنین سروده است:

دقیقی چهار خصلت برگزیده‌ست
به گیتی‌در؛ ز خوبی‌ها و زشتی
لب بی‌جاده رنگ و ناله‌ی چنگ

می چون زنگ و کیش زردهشتی^۴
وی در منظومه‌ی گشتاسب‌نامه از ظهور زرتشت سخن گفته و این خود از دلایل علاقه‌ی او به دین بهی و آیین کهن ایرانی است:
یکی زرتشت‌وارم آرزویی‌ست

که پیشت زند را بر خوانم از بر
ب ۱۱۵۵

به یزدان که هرگز نبیند بهشت
کسی کو ندارد ره زردهشت
ب ۱۳۳۵

بس کس که ز زرتشت بگردید و دگر بار
ناچار کند رو به‌سوی قبله‌ی زردشت
ب ۱۲۱۱

گذشته از دقیقی طوسی و فردوسی و اسدی و زرتشت بهرام پژدو که خود هم شاعری زرتشتی بوده است، در میان شعرای فارسی‌زبان، کسی که بیش‌تر و بهتر از همه با زرتشت و آیین مزدیسنا و اصطلاحات آن آشنایی داشته است، حافظ شیرازی است: اصطلاحات و ترکیب‌هایی مانند: پیر مغان، دیر مغان، خرابات، مغ، مغیچه، جام جم، سروش، موبد و گبر و... در سراسر دیوان حافظ هر کدام به‌صورتی با آیین مزدیسنا ارتباط دارند:

مغ لغتی‌ست که ریشه‌ی ایرانی دارد و در اوستا به‌صورت Moghu آمده و دارای معانی مختلفی‌ست که نویسندگان قدیم از آن معنی پیشوای دین زرتشتی را اراده کرده‌اند و در زبان‌های اروپایی به‌صورت‌های Mago و Magic و Mogie دیده می‌شود. کار مغان ایرانی، اجرای مراسم دینی بوده است و مغان ایران کسانی بودند که با فلسفه‌ی آیین زرتشت آشنایی داشتند. در شاهنامه این افراد طرف

□ توجه به فرهنگ ایران باستان و آداب و رسوم دیرینه و باورها و اعتقادات، از مضامین مهم و اثرگذار در متون ادب پارسی است. در این میان تأثیر آیین و باورهای دین زرتشت بسیار چشمگیر است، نه‌تنها منظومه‌های حماسی همانند: گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، شاهنامه‌ی فردوسی، گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، بلکه در آثار منثور هم‌چون: قابوس‌نامه و سیاست‌نامه، تاریخ بلعمی و جز این‌ها، نفوذ آیین ایران باستان بویژه باورها و اعتقادات مذهب زرتشت به‌چشم می‌خورد.

زبان فارسی دنباله‌ی زبان‌های گذشته‌ی این سرزمین است و از فارسی باستان به پهلوی، و از پهلوی به‌صورت فارسی کنونی در آمده است. زندگی و تفکر شاعران و گویندگان در دوره‌های بعد همانند نژاد و زبان ما، دنباله‌ی تفکر و اندیشه‌ی مردمانی است که از چند هزار سال پیش نیاکان ما به‌شمار می‌رفته‌اند.

همه‌ی سخن‌سرایان ایرانی، چه آن‌هایی که غرور ملی را به حد کمال رسانده‌اند مانند فردوسی، و چه آن‌هایی که چندان مهر و علاقه به این سرزمین نداشته‌اند، همگی از افکار گویندگان و بزرگان پیش از اسلام اندیشه‌هایی را به ارث برده‌اند که در آثارشان کم و بیش جلوه‌گر است.

ادبیات گران‌سنگ و غنی پارسی، همیشه با مهر و نشان ایران کهن آراسته است و دل‌گوینده‌ی آن کانون عشق و محبت به آیین‌ها و باورها و سنت اجداد و نیاکان خود بوده است.^۱

با وجود نفوذ زبان و ادب عربی در شعر فارسی دوره‌های اول، شاعران این دوران آیین باستانی را از یاد نبرده و گاه‌گاه اصطلاحات آن را در شعر آورده‌اند.^۲

چو گلبن از گل آتش نهاد عکس افکند
به شاخ او بر دراج شد ابستا خوان

□□□

چه مایه زاهد پرهیزگار صومعگی
که نسک خوان شد بر عشقش و ایارده گو
ابوطاهر خسروانی

شور و مشورت پادشاه بودند و در کار نویسندگی و اخترشناسی و پیشگویی دست داشته‌اند.^۵ در قرآن مجید، واژه‌ی مجوس (مغ) یک‌بار آمده که به معنی مطلق زرتشتی است. (سوره‌ی حج، آیه‌ی ۸۱). «میان مغان ایران و کلدی فرق بوده است. مغان کلدی ضمن تعالیم دینی، خود از جادو و طلسم بهره داشتند، ولی در اوستا، جادوگری و ساحری نکوهیده شده است.»^۶ حافظ با این واژه‌ها و اصطلاحات، ترکیبات متعددی ساخته و به معانی مختلف حقیقی، مجازی و کنایی آن‌ها را به کار برده است.

پس از خاموش شدن آتشکده‌ها و از بین رفتن صفا و صمیمیت و سرود و زمزمه‌هایی که زرتشتیان در کنار آتش سر می‌دادند، دل را کانون آتش عشق و محبت می‌داند و می‌سراید:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
درمان درد این آتش عشق را در دست پیر مغانی می‌داند که با وجود آن که دیرگاهی است از دیار خود رخت بر بسته، ولی مشکل خود را با او در میان می‌گذارد و خواهان ارشاد است.

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد
گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
اوست که در دیر مغان نور خدا می‌بیند و پرده‌ی تعصب و جهالت را به دور می‌افکند:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
وین عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم
وقتی که دلش از ریا و سالوس و دورویی می‌گیرد، باز هم یاد گذشتگان ساده‌دل و پارسای ایران کهن می‌کند و فریاد برمی‌آورد که:

دل ز صومعه بگرفت و خرقه‌ی سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
هنگامی که در وادی جهل و نادانی حیران و سرگردان است، باز هم ره به سوی پیر مغان می‌برد و برای رهایی از جهل و نادانی از او استمداد می‌طلبد و یاری می‌جوید:

بنده‌ی پیر مغانم که ز چهلم برهاند
پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد
و در جایی که کم‌تر به سراغ پیر مغان می‌رود و پیر از کار او ملول و دلتنگ می‌شود، می‌سراید:

پیر مغان ز توبه‌ی ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم

جام جم یا جام جهان‌نما و جام جهان‌بین اسرارنما با می‌اختلاط و اقتران تام دارد. عارف بزرگوار در جام می‌صافی راز دهر را معاینه می‌بیند و حقایق اولین و آخرین را در آینه‌ی قدح مشاهده می‌کند و کنایه از دل غیب‌نما و رازگشای عارف است.^۷ و سرودش از فرشتگانی است که در جهان دیگر ناظر اعمال آدمی است. وظیفه‌ی این فرشته در آیین مزدیسنا این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و

بندگی آموزد. در ادبیات متأخر سرودش گاهی پیک ایزدی است و حامل بشارتی از عالم غیب:

سرود عالم غیبیم بشارتی خوش داد
که بر در کرمش کس دژم نخواهد شد
هم‌چنین حافظ در سرودن اشعار خود به تصوف مَرَدِیْسِنَا نظر داشته است و در این غزل:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
و آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

نظری به تصوف این آیین و باورهای دین زرتشت داشته است. استاد بهاء‌الدین خرمشاهی درباره‌ی اصطلاحات و ترکیب‌های آیین زرتشتی نظری دیگر دارد و می‌گوید: «هنر حافظ اشاره و تلمیح است و اگر از فرهنگ کتبی مَرَدِیْسِنَا آگاهی نداشته، اطلاعاتی از فرهنگ شفاهی اخذ کرده که چندان عمیق نیست. حتا اگر اطلاع درستی از زرتشت و کیش مغان داشته باشد، نظر مساعدی به آنان ندارد»^۸ و به این دو بیت از ساقی‌نامه‌ی او استناد می‌کند:

بیا ساقی آن آتش تابناک
که زرتشت می‌جویدش زیر خاک
به من ده که در کیش رندان مست
چه آتش‌پرست و چه دنیاپرست

وی با نقل قسمت‌هایی از کتاب **جهان‌بینی زرتشتی و عرفان مغان** اثر دکتر حسین وحیدی، آن چه را که درباره‌ی عرفان زرتشتی آمده، با عرفان توحیدی، اسلامی، تفسیر می‌نماید و همه‌ی این اصطلاحات را از آفریده‌های اسطوره و از طبع حافظ می‌داند.

کند و کاو در سخن سحرآمیز حافظ و بحث و فحص در این مورد، اعجاب و شگفتی ما را به هنر و هنرمندی حافظ برمی‌انگیزد و آن‌طور که خودش گفته است: «وجودش معمایی است که تحقیق در آن فسون است و فسانه.» هر کسی به قدر و بینش و ادراک خود از آن می‌فهمد و هر کسی از ظن خود یار او می‌شود. باید اعتراف کرد که کم‌تر هنرمندی یافت می‌شود که این همه مباحث و قواعد پیچ‌درپیچ را این‌چنین طبیعی و شیرین و شیوا در شعر خود به کار برد. حافظ خود به این سبک آگاه بوده و عمداً آن را نظم پریشان گفته است:

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- **مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر حافظ**، به کوشش دکتر منصور رستگار، ۱۳۵۰، شیراز، ص ۱۷.
- ۲- **سبک خراسانی در شعر فارسی**، دکتر محمدجعفر محجوب، ص ۵۶.
- ۳- همان، ص ۵۷.
- ۴- **دیوان دقیقی طوسی**، به‌انضمام فرهنگ بسامدی، به‌اهتمام دکتر محمدجواد شریعت.
- ۵- **یشت‌ها**، پوردوود، جلد دوم، ص ۵۲.
- ۶- همان، ص ۵۳.
- ۷- **مکتب حافظ**، دکتر منوچهر مرتضوی، ص ۱۸۹.
- ۸- **حافظ‌نامه**، بهاء‌الدین خرمشاهی، جلد اول، ص ۱۰۶.